

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

صمد زابلی
۱۲ دسمبر ۲۰۱۲

سلسله ای از آموختنی های من

(۲)

لنین - سازمان دهنده و پیشوای حزب کمونیست روسیه

استالین

موجودیت دوه گروه مارکسیست: دو گروه مارکسیست وجود دارند که هر دو زیر نام مارکسیسم کار می کنند. اما این دو گروه که هر دو خود را مارکسیست های «تمام عیار» می گویند، با هم بسیار فرق دارند. دره ای عریضی این دو گروه را از هم جدا می کنند. در یک طرف دره مارکسیست های اپورتونیست قرار دارند و در طرف دیگر دره مارکسیست های بلشویکی. چه تفاوتی میان دو است:

۱. مارکسیست های اپورتونیست: این گروه مارکسیسم را به طور ظاهری قبول دارد. با طمطراق صحبت می کند. اصول زنده و انقلابی مارکسیسم را به فرمول های خشک و بی جان و گنگ تبدیل می کند. به تجربه و کار عملی بهائی قائل نیست. از مارکس نقل قول می آورد، بدون این که شرایط و اوضاع خود را در نظر بگیرد. گفتار و کردار بیماری اساسی این گروه است.

۲. مارکسیست های بلشویکی: مارکسیزم را به مرحله عمل و اجراء در زندگی منتقل می کنند. وسایل و طرق عملی را تعیین می کنند که با شرایط سازگار باشد. گفتار آنها با کردار شان متفاوت نیست. از اشتباهات خود پند می گیرند و ساختن زندگی نوین را به دیگران می آموزند. این گروه تنها به تعبیر جهان اکتفاء نمی کنند بلکه در صدد تغییر جهان می باشند.

تشکیل حزب پرولتاریا: تشکیل حزب پرولتاریا در غرب با تشکیل حزب پرولتاریا در روسیه تفاوت داشت. در غرب از آنجائی که انقلاب بورژوازی انجام یافته بود، پارلمان موجود بود و اتحادیه های کارگری به وجود آمده بود، حزب پرولتاریا از اتحادیه های کارگری به وجود آمد. اما در روسیه، از آنجائی که استبداد شدید حاکم بود و روسیه در حال انتظار انقلاب بورژوا - دموکراتیک قرار داشت و از طرفی تشکیلات حزبی از عناصر «مارکسیست علنی» از طبقه کارگر برای انقلاب بورژوازی سود می بردند و پولیس های تزاری بهترین کارکنان حزبی را می کشتند، حزب پرولتاریا منطقاً از اتحادیه های کارگری ساخته شده نمی توانست.

در روسیه، در حالی که جنبش خودبه خودی تکامل می یافت باید هسته کاملاً مخفی، ثابت قدم و به هم پیوسته از افراد انقلابی به وجود می آمد تا جنبش را برای سرنگونی حکومت مطلقه رهبری و هدایت می کرد. این هسته باید به کادرها

برنامه صریح و روشن و تاکتیک محکم می داد. این هسته ضمن مخفی بودن باید به حد لزوم با توده ها ارتباط می داشت تا در زمان ضرورت آنها را به مبارزه سوق دهد.

اپورتونیست های منشویک که جزو گروه اول «مارکسیست» ها به حساب می رفتند با برداشت دگماتیستی و خشک اسرار می کردند که حزب کمونیست در روسیه باید مثل غرب از ترکیب اتحادیه های کارگری به وجود بیاید و به مبارزه اقتصادی کارگران با کارفرمایان بپردازد.

اما لنین باور داشت که با ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه، تشکیل کادرهای ثابت قدم حزبی در محل ها و به هم پیوستن آنان در حزب مبارز با برنامه روشن، تاکتیک محکم و اراده واحد می توان به جنگ سلطنت مطلقه و برپائی دیکتاتوری پرولتاریا رفت.

مبارزه ایدئولوژیک: لنین را متهم می کردند که به جر و بحث و انشعاب و مبارزه آشتی ناپذیر با مصالحه جویان تمایلی بیش از حد دارد. این درست بود. لنین به مثابه یک کمونیست انقلابی باید چنین می بود، زیرا یک حزب وقتی از ابهام گرائی و ضعف داخلی بیرون می آید که با مبارزه قاطع ایدئولوژیک با عناصر ضد انقلابی و اپورتونیست برخورد کرده و آنان را از حزب براند. تا بورژوازی حاکم و موجود است، در صدد نابودی حزب کمونیست به وسیله عناصر ضد انقلابی، اپورتونیست و ظاهراً مارکسیست می باشد. از اینرو در چنین زمانی رشد و تحکیم حزب کارگران و پرولتاریا به این ارتباط دارد که چه مقدار علیه افکار بورژوازی و تلاش این طبقه مبارزه قاطع، پیگیر و دوامدار انجام می دهد. لاسال می گفت که «حزب با تصفیه خود استحکام می یابد.» منظور لاسال از تصفیه حزب، مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی بود، مبارزه علیه اپورتونیزم و بیماری های دیگر ضد انقلابی در درون حزب و در محیط طبقه کارگر.

هر وحدتی نشانه قدرت نیست: وحدت در حزب کمونیست یا میان کمونیست های انقلابی از طریق مبارزه اصولی انقلابی و مبارزه قاطع ایدئولوژیک به میان می آید. اگر به تاریخ نظری بیندازیم دیده می شود که حزب سابق المان از وحدت غیر اصولی گروه های گوناگون تشکیل شد، اما به زودی به سه حزب (حزب سوسیال دموکرات، حزب مستقل سوسیال دموکرات و حزب کمونیست المان) تقسیم شد. این امر به خوبی نشان می دهد که هر وحدتی نشانه قدرت نیست، زیرا وحدت عجلانه و فقط سیاسی، دیرپا نیست و می تواند نابودی حزب را با خود همراه داشته باشد. در عین زمان وحدت ظاهری (با ایدئولوژی های گوناگون) در درون حزب، حزب را به کام لیبرالیزم کشانده و به نیستی سوق می دهد. وحدت اصولی تنها و تنها از طریق مبارزه آشتی ناپذیر علیه عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی در درون حزب تأمین می شود، که باید لحظه ای هم در آن درنگ نکرد.

تحلیل مشخص از اوضاع مشخص: حزب کمونیست وقتی می تواند رشد یابد و مستحکم گردد که با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص حرکت کند و مضمون مبارزه سیاسی، برنامه و تاکتیک آن با واقعیت زمانی و مکانی تطبیق شده بتواند. کارگران و توده های مردم زمانی به شعار های حزب لبیک می گویند و با آن فریاد می زنند که آن را مطابق حال خود ببینند. در صورتی که حزب کمونیست، اوضاع و شرایط خاص خود را در نظر نگیرد و هوایی و به دور از واقعیت ها حرکت کند، نه تنها که در راه نجات توده ها و مردم زحمتکش هیچ کاری انجام داده نمی تواند، بلکه در خدمت امپریالیست ها و ارتجاع سرمایه داری و ملاکان ارضی قرار می گیرد.

انقلاب بورژوا - دموکراتیک: یکی از بحث هایی که در مورد «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» مطرح است، رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک است. در این زمینه دو موضع گیری موجود است: یکی موضع گیری مارکسیستی (بلشویکی) و دیگری موضع گیری اپورتونیستی (منشویکی). مارکسیست ها باور داشتند، از آنجائی که انقلاب در غرب در دوره مانوفاکتور، دوره ای که مبارزه طبقاتی تکامل نیافته بود، وقتی که تعداد پرولتاریا کم بود و از لحاظ

کیفی ناتوان و دارای حزب خود نبود و بورژوازی دارای جنبه انقلابی بود، و کارگران و دهقانان را می توانست علیه اشرافیت و اریستوکراسی به میدان بیاورد، لذا رهبری انقلاب در دست بورژوازی قرار می گرفت که به شرایط مشخص همان زمان بر می گشت.

اما در روسیه انقلاب در عصر ماشین یعنی در عصر کارخانه ها و فابریکه های بزرگ صورت می گرفت، در عصری صورت می گرفت که مبارزه طبقاتی تکامل یافته بود و پرولتاریا از کمیت بلند و تجمع برخوردار بود، جمعی که به وسیله کارخانه های سرمایه داران به وجود آمده بود. طبقه کارگر علیه بورژوازی رزمیده بود، حزب سیاسی خود را داشت که نسبت به بورژوازی از پیوستگی بیشتر برخوردار بود، خواست ها و شعارهای صریح طبقاتی خود را داشت. از اینرو این وضعیت تقاضا می کرد که به جای بورژوازی، پرولتاریا در رأس انقلاب قرار بگیرد و دهقانان انقلابی را دور خود جمع کند و هم علیه تزارسم و هم علیه بورژوازی همزمان مبارزه کند.

اما اپورتونیست ها که همیشه دل به بورژوازی می بندند و نجات خود را از درگاه و بارگاه بورژوازی می خواهند طرفدار رهبری انقلاب به وسیله بورژوازی بودند و از پرولتاریا می خواستند تا لگام رهبری را به بورژوازی بسپارند، بورژوازی که خیانت آن به انقلاب آشکار است. بدینوسیله آنها می خواستند دهقانان نیز در خدمت بورژوازی قرار بگیرند و پرولتاریا در موضع یک اپوزیسیون کاملاً چپ باقی بماند که این موضع گیری، در کنار این که خیالی بود، انقلابی را که باید پرولتاریا به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می کرد به نفع بورژوازی به پایان می رسید.

تحریم پارلمان و عدم شرکت در کابینه ارتجاعی: لنین تأکید می کرد که کمونیست ها باید دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب بورژوا - دموکراتیک به جای دیکتاتوری بورژوازی بنشانند. او باور داشت که به جای شرکت در پارلمان باید به قیام مسلحانه دست زد. او مجلس دوما بولیگین را جداً تحریم کرد، اما با تغییر شرایط پس از آن که مجلس دوما به هر حال تشکیل شد از تربیون آن برای مبارزه خارج از دوما استفاده کرد ولی در کابینه کادتی شرکت نکرد، علیه حزب کادت که یک نیروی ضد انقلابی بود به جای ائتلاف مبارزه کرد.

رهبران حزب کمونیست: تاریخ جنبش کمونیستی رهبران گوناگونی از پرولتاریا به خود دیده است. در این جا عمدتاً سه نوع این رهبران را مورد بررسی کوتاه قرار می دهیم، زیرا در دوره انقلاب پرولتاریائی، زمانی که هر شعار حزب کمونیست و هر جمله رهبر آن در عمل بررسی می شود، کارگران از رهبران خود خواست های ویژه ای را مطرح می کنند.

- رهبران عمل و فداکاری: رهبران دوره های طوفانی، رهبران عمل می باشند، از خودگذشته و فداکار می باشند. اما این رهبران فداکار از لحاظ تئوری ضعیف هستند. با وجودی که توده ها شهادت و فداکاری آنان را در قلب خود نگه می دارند و آنان را فراموش نمی کنند، اما امر انقلاب تنها با خاطرات به پیش نمی رود. برای انقلاب در کنار عمل به برنامه و هدف روشن و تاکتیک های استوار نیز ضرورت است. لاسال در المان و بلانکی در فرانسه از رهبران عمل و فداکاری بوده اند.

- رهبران تئوری: رهبرانی که از لحاظ تئوری رسیده هستند، رهبران زمان صلح می باشند. این رهبران در تئوری قوی هستند اما در کار تشکیلاتی و کار عملی ضعیف می باشند. این رهبران در قشر فوقانی پرولتاریا دارای محبوبیت می باشند که این محبوبیت هم تا آخر دوام نمی آورد. زیرا وقتی عصر انقلاب فرا می رسد و شعارهای عملی می طلبد، این رهبران نمی توانند شعارهای عملی بدهند، لذا جای خود را به رهبران جدید خالی می کنند. پلخائف در روسیه و کائوتسکی نمونه های این گونه رهبران می باشند که در تئوری قوی ولی در عمل و کار تشکیلاتی ضعیف بودند.

- رهبران تئوری، عمل و سازماندهی: انقلاب پرولتاریا، رهائی توده های زحمتکش و دیکتاتوری پرولتاریا به رهبرانی ضرورت دارد که در تئوری و کار عملی و امر تشکیلاتی و سازماندهی قوی باشند. لنین، نماینده واقعی چنین رهبرانی به شمار میرود.

سوالات:

۱. چه تفاوت های مهم میان کمونیست ها و اپورتونیست ها موجود است؟
۲. مغایرت گفتار با کردار یکی از مشخصه ها و بیماری های اصلی اپورتونیست هاست، این بیماری را در مورد «چپ» ما چگونه می بینید، به خصوص آنانی که «ضد اشغال» شعار می دهند، اما سر تا پا با اشغال هستند؟
۳. چرا اپورتونیست های ما، شرایط مشخص را تحلیل نمی کنند و با قرینه سازی هائی نوع «شرکت بلشویک ها در دوما» در پارلمان اشغالی شرکت می کنند، آیا این دگماتیسم اپورتونیست های ما نیست؟ وقتی حزب بلشویک «دومای بولیگین» را جداً تحریم می کند، چرا «چپ» ها ما نمی توانند، پارلمان پوشالی را تحریم کنند و به همان «شرکت بلشویک ها در دوما» چسبیده اند؟
۴. شرایط برای تشکیل حزب کمونیست در غرب و روسیه از هم چه تفاوت هائی داشت؟
۵. برای انقلاب پرولتاریائی در کشورهای استبداد زده و با حاکمیت مطلق امپریالیست ها، چرا به یک هسته ثابت قدم، به هم پیوسته و کاملاً مخفی و مبارز نیاز است؟
۶. از «مارکسیزم علنی» چه می دانید، آیا ساختن احزاب علنی از سوی آنانی که خود را «مارکسیست» می دانند، نوعی از رگه های «مارکسیزم علنی» را در خود حمل نمی کند؟
۷. منشویک ها باور داشتند که حزب طبقه کارگر عجلتاً باید به مبارزه اقتصادی کارگران با کارفرمایان و حکومت در محل ها اکتفاء کنند، این باور چرا بلشویکی و مارکسیستی نیست؟
۸. استالین می گوید که «چه بسا رفقای ما (نه فقط منشویک ها!) لنین را متهم می کردند به این که به جر و بحث و انشعاب و مبارزه آشتی ناپذیر با مصالحه جویان و غیره تمایلی بیش از حد دارد. شکی نیست که هم این و هم آن به موقع خود وجود داشته است.» اما در کشور ما چرا بعضی از سازمان ها از «ترس» انشعاب، از جر و بحث درونی سازمان می ترسند و با گفتن «کرم ضد سازمان» و... به توهین رفقای خود می پردازند؟ چرا وقتی سازمان های انقلابی به مبارزه قاطع و پیگیر علیه انحرافات ضد انقلابی «چپ» ها می رود، عده ای آنرا عقده ای می خوانند، آیا چنین صحبت کردن، لنینی است؟
۹. استالین می نویسد: «در دوران سیادت بورژوازی رشد و تحکیم حزب پرولتاریا فقط وابسته به میزان مبارزه ایست که این حزب به ضد عناصر اپورتونیست، ضد انقلابی و ضد حزبی در محیط خود و طبقه کارگر دنبال می نماید.» اگر این آموزش را در شرایط افغانستان تعمیم بدهیم، چرا چپ های انقلابی حق نداشته باشند در دوران اشغال رشد و تحکیم جنبش ملی دموکراتیک ضد امپریالیستی و ارتجاع رافضی وابسته به میزان مبارزه ای بدانند که آنها به ضد عناصر اپورتونیست، ضد انقلابی و ضد استقلال کشور و در خدمت اشغال در محیط جنبش و توده ها دنبال می کنند؟ - آیا با این موافق هستید؟
۱۰. این که لاسال می گوید: «حزب با تصفیة خود استحکام می یابد»، آیا معادل «سر زیر بال کردن» و یا «در قفس انداختن و تیرباران کردن است»؟ اگر نه، از برداشت کنندگان آن شما چه برداشت دارید؟

۱۱. آیا وحدتی که از طریق سانترا لیزم دموکراتیک و مبارزه ایدئولوژیک در درون یک تشکیلات به وجود نیامده باشد، وحدت انقلابی است و نشانه قدرت به شمار می رود؟ اگر نه، پس در شماری از سازمان های «چپ» این «وحدت» چگونه تأمین شده است، مسائل مالی، خانواده بازی، قوم گرایی، فاشیزم یا...؟
۱۲. «رونق» امر وحدت را در جنبش ما با در نظر داشت تاریخچه آن چگونه ارزیابی می کنید؟
۱۳. سرمایه داری چگونه طبقه کارگر را متراکم ساخته و به مجتمع ضد خود تبدیل می کند؟
۱۴. استالین می نویسد: «اگر مضمون سیاسی کارهای حزب، برنامه و تاکتیک آن با واقعیت روس تطبیق نمی کرد، اگر شعارهای آن توده های کارگر را به شور نمی آورد و جنبش انقلابی را به جلو سوق نمی داد حزب نمی توانست به این سرعت نشو و نما یافته و مستحکم گردد.» آیا وقتی که «چپ» ها در اوج اشغال کشور ما تئوری مداخله - مداخله مثبت - را اختراع کردند، مضمون سیاسی مبارزه آنان انقلابی بود؟ آیا وقتی با تاکتیک ضد جهادی در کنار امریکا قرار گرفتند، این تاکتیک منطبق با شرایط افغانستان بود؟ آیا «چپ» می توانست با این شعار «انتخابات {پوشالی} لگدی بر پوزه جنگسالاران» جنبش را به جلو سوق دهد، اگر نه، راه حل چه بود؟
۱۵. پرولتاریا باید در رأس هر نوع مبارزه قرار بگیرد، به خصوص وقتی که دارای تشکل انقلابی خود باشد. با وجود این چرا بعضی از «چپ» ها در زمان امارت خونریز طالبان، خواهان «بورژواترین دموکراسی» بودند؟ آیا آنها نمی دانستند که در عقب طالبان بورژواترین دموکراسی جهان قرار دارد؟ یا دیگر توان مبارزاتی را از دست داده بودند، یا به همان دگم های منشویکی چسبیده بودند؟
۱۶. استالین می گوید پس از آن که مجلس دوما در هر حال تشکیل شد از تربیون آن برای مبارزه خارج از دوما استفاده شد. آیا «چپ» های دگماتیسست ما از تربیون پارلمان اشغالی توانستند برای مبارزه خارج از پارلمان (مبارزه علیه اشغالگران و ارتجاع) استفاده کنند، یا همان ضرب زبانی سیاسی بر زبان آنها باقی ماند: جهادی - طالبی!
۱۷. وقتی «چپ» ها به دگماتیزم خطرناک رو آوردند و به پارلمان پوشالی نماینده فرستادند، در کنار آن چرا در حکومت پوشالی شرکت کردند و حتی کاندیدا وزیر و وزیر معرفی کردند، در حالی که بلشویکی ها نه تنها در کابینه کادتی شرکت نکردند بلکه آن را به مثابه یک نیروی ضد انقلابی به مصاف و مبارزه طلبیدند؟
۱۸. چرا بعضی «رهبران» به جای این که خود بتوانند برنامه و تاکتیک محکم ارائه کنند، به خون شهداء پناه می برند و قسم و سوگند خورده، «انقلابی بودن» خود را می خواهند به اثبات برسانند، آیا فراموش کرده اند که جنبش نمی تواند فقط با خاطرات و قسم خوری زنده باشد، بلکه نیازمند هدف روشن (برنامه) و خط مشی محکم (تاکتیک) است؟
۱۹. چگونه می توان رهبرانی پرورش داد که هم در تئوری و هم در کار عملی و سازماندهی ممتاز باشند؟
۲۰. آیا «رهبرانی» که اشغال عریان یک کشور را «مداخله» می خوانند و هنوز از تئوری های مارکسیستی بونی نبرده اند، می توانند عمل انقلابی بکنند و رهبران انقلابی خوانده شوند و از احترام برخوردار باشند؟